

چکیده

دکتر فاطمه سلطانی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اراک

نظریه معنامحور یکی از رویکردهای نوین تحلیل شخصیت‌پردازی در روایتشناسی است. جستار حاضر بر آن است تا بر اساس این نظریه به تحلیل شخصیت «گل محمد» در رمان کلیدر پیردازد و با بهره‌گیری از شیوه توصیفی - تحلیلی به این پرسشها پاسخ دهد که ۱. مطابق مؤلفه‌های نظریه معنامحور، گل محمد چه صفات و ویژگیهایی دارد؛ ۲. این صفات در کدام قرینه‌های متنی بازنمایی شده‌اند. نتیجه پژوهش بیانگر آن است که مطابق اصول تعمیم‌پذیری، تکرار، تشابه، تضاد و استلزم، گل محمد صفات و ویژگیهای متناقضی دارد که این صفات و ویژگیها در قرایین متنی‌ای چون توصیف مستقیم، ظاهر بیرونی شخصیت، کنش، گفتار، قیاس موقعیت بازنمایی شده است.

کلید واژه‌ها: شخصیت، نظریه معنامحور، گل محمد، دولت‌آبادی، کلیدر.

۳۱



فصلنامه پژوهش‌های ادبی سال ۱۶ شماره ۴۶، تابستان ۱۳۹۸

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۱۰/۳۰ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۸/۲۷

*نویسنده مسئول F-sultani@araku.ac.ir

۱. مقدمه

اغلب نظریه‌پردازان ادبی بر این اعتقادند که شخصیت، اساسی‌ترین رکن یک داستان است. از یکسو اشتیاق انسان برای شناخت هستی و ذات خود سبب شد شخصیت داستانی اهمیت روزافزون بیابد و از سویی دیگر وجود امکاناتی چون فیلم و عکس سبب شده است که نقش عناصری چون پیرنگ، ماجرا و حادثه‌پردازی و تصویر و توصیف مکان در داستان کمرنگ شود و شخصیت منزلت تازه‌ای پیدا کند (بی‌نیاز، ۱۳۸۸: ۶۹؛ منذری‌پور، ۱۳۸۴: ۴۳-۴۲). شخصیتها در داستان انواع مختلفی دارند. از میان طبقه‌بندی غیر ساختاری، تقسیم‌بندی ادوارد مورگان فورستر از همه مهمتر است. او در کتاب جنبه‌های رمان، شخصیتها را به دو دسته ساده و جامع تقسیم می‌کند. شخصیتهای ساده نقش اندکی در پیشبرد عمل داستانی دارند و بر اثر شرایط و اوضاع دگرگون نمی‌شوند؛ بلکه در خلال شرایط و اوضاع حرکت می‌کنند. در حالی که اشخاص جامع، اشخاص سازمان یافته‌اند که همه‌جانبه عمل می‌کنند و اگر طرح داستان، حتی توقعی بیش از حد مقرر از ایشان داشته باشد، می‌توانند آن را برآورده سازند. این اشخاص می‌توانند به شیوه‌ای متقاعدکننده، خواننده را با شکعتی رویرو سازند (فورستر، ۱۳۵۷: ۸۸ - ۱۰۸؛ مکاریک، ۱۳۸۸: ۱۹۳). شخصیتهای جامع، همان شخصیتهای چندبعدی هستند. در شخصیت‌پردازی چندبعدی، شخصیتها متأثر از شرایط محیط و رفتار دیگر افراد از خود، اعمال و رفتار و اندیشه‌های متفاوتی بروز می‌دهند و یک فرد واحد می‌تواند همزمان، جامع خصلتهای خوب و بد باشد (فیست، ۱۳۸۴: ۱۶۷). چنین ویژگی‌هایی سبب می‌شود، شخصیتها دارای ابعاد شخصیتی گوناگون شوند و در نظر خواننده واقعی جلوه کنند؛ به بیانی دیگر استفاده از شیوه شخصیت‌پردازی چندبعدی در داستان‌پردازی‌ها، ارائه شخصیتی واقعی و قابل قبول از افراد داستانی است و سبب باورپذیر شدن آنها می‌شود. تقسیم‌بندی شخصیتها به دو گروه شخصیتهای ساده و جامع از سوی فورستر با شم خوانندگان مبنی بر اینکه حتی در درون یک متن هم انواع گوناگون شخصیت‌پردازی وجود دارد، سازگار است (مکاریک، ۱۳۸۸: ۱۹۳). در فرایند تحول شخصیتهای جامع، خصلتهای قدیمی ناپدید می‌شوند و خصلتهای جدیدی جایگزین آنها می‌شود. در روایتشناسی با توجه به خصلت افراد، شخصیت‌پردازی را به دو شیوه توصیفی و تصویری تقسیم کرده‌اند؛ در شخصیت‌پردازی توصیفی خصلت اشخاص ذکر می‌شود

تحلیل شخصیت «گل محمد» در رمان کلیدر بر اساس نظریه معنامحور

اما در شخصیت‌پردازی تصویری خصلت به طرق مختلف نمایش داده می‌شود و برخواننده است که ویژگیهای شخصیت را از بطن توصیف استنباط کند (محمدی فشارکی، ۱۳۹۷: ۱۷۸). نظریه معنامحور یکی از رویکردهای نوین تحلیل شخصیت‌پردازی در روایتشناسی است. از نظر تحلیل گران معنامحور، شخصیت، تنها عاملی نیست که باید نقشی را بازی کند؛ بلکه هویت او بسیار پیچیده است و از مجموعه‌ای از مشخصه‌های معنایی تشکیل می‌شود. در یک نگاه کلی به رمان کلیدر آنچه بیش از همه توجه ما را به خود جلب می‌کند، حضور انبوه شخصیتهای داستانی در آن است. بر این اساس تحلیل و بررسی شخصیتهای رمان کلیدر به منظور درک بهتر و نشان‌دادن ارزش‌های شایسته آن بسیار حائز اهمیت است. در رمان کلیدر، گل محمد از شخصیتهای پویا و جامعی است که نویسنده در هنگام شخصیت‌پردازی، بیش از دیگران به جنبه‌ها و ابعاد گوناگون شخصیتی او توجه داشته و صفات و ویژگیهای شخصیتی او را به شیوه‌های مختلف بیان کرده است.

۲. بیان مسئله و سؤالات تحقیق

روایتشناسی یکی از حوزه‌های ادبی است که مؤلفه‌های ادبی را در متن به شیوه‌های نوین بررسی می‌کند. یکی از این مؤلفه‌ها عنصر شخصیت است. با وجود اینکه شخصیت از مهمترین عناصر روایت است، با این حال بنابر گفته ریمون-کنان، در مطالعات روایتشناسی کمتر تحلیل نظاممندی درباره آن انجام شده است (ریمون-کنان، ۱۳۸۷: ۴۳). در حقیقت در ساختارگرایی، شخصیت به عنوان جزئی از ساختار کلی متن محسوب می‌شود که تابع کنشهای از پیش تعیین شده است. غالب پژوهش‌هایی که تاکنون در زمینه شخصیت صورت گرفته است بر پایه نظریه ساختارگرایی که در آن تأکیدی بر ویژگیهای فردی شخصیت نیست. رویکرد نظریه‌پردازان متأخر نسبت به شخصیت، رویکردی است که در آن هم به ابزار خلق توهם واقعیت و هم به مشخصه‌های معنایی شخصیت توجه می‌شود. در حقیقت نظریه‌پردازان معنامحور بر این باورند که شخصیت، تنها بازیگر نقش در داستان نیست؛ بلکه از مشخصه‌های معنایی زیادی تشکیل شده است؛ از این رو در این پژوهش سعی شده است بر اساس نظریه معنامحور، شخصیت «گل محمد»، قهرمان رمان کلیدر، واکاوی و صفات روایی او آشکار شود. برای رسیدن به هدف مذکور، نگارنده تلفیقی از نظریه بارت، ریمون-کنان و

هروشفسکی در زمینه شخصیت را مطمئن نظر قرار داده است؛ از نظر بارت فرایند خواندن متن کوششی است برای نامیدن؛ یعنی کشف مشخصه‌ها و صفات روایی نظری بخشنده، فقیر. ریمون-کنان نیز برای نام‌گذاری خصایص ویژه شخصیت، چهار اصل تکرار، شباهت، تضاد و استلزم را مطرح می‌کند و هروشفسکی معتقد است، تعمیم‌دادن رفتار شخصیتها و ترکیب آن با جنبه‌های دیگری از شخصیت، اعم از جهان‌بینی، گفتار و کردار، و خصلتهای فردی مانند فروتنی، غرور، بخشنده‌گی و غیره شخصیت فرد را ایجاد می‌کند. پژوهش حاضر بعد از تبیین رویکرد معنامحور در شخصیت‌پردازی، در صدد پاسخ دادن به پرسش‌های ذیل است؛ ۱. مطابق مؤلفه‌های نظریه معنامحور، گل محمد چه صفات و ویژگیهایی دارد؛ ۲. این صفات در کدام قرینه‌های متنی بازنمایی شده‌اند.

۳. ضرورت تحقیق

تاکنون پژوهش‌های زیادی بر پایه نظریه ساختارگرایان در مورد شخصیت صورت گرفته است. با همه سودمندی این پژوهشها که به بررسی جایگاه و نقش شخصیتها می‌پردازد، بی‌توجهی آنها به مشخصه‌های معنایی و ویژگیهای فردی شخصیت، سبب ایجاد خلأیی در روند تحلیل شخصیتها شده است؛ از این رو پژوهش حاضر بر آن است که شخصیت را بر اساس نظریه معنامحور که یکی از رویکردهای نوین در بررسی شخصیتهاست، تحلیل کند. بدین منظور نگارنده کوشیده است با توجه به اصولی که برخی از نظریه‌پردازان معنامحور از آنها برای نام‌گذاری خصایص ویژه شخصیت استفاده کرده‌اند، ابزارهایی را که خواننده برای شخصیت‌پردازی و دریافت قرینه‌های متنی در اختیار دارد، معرفی کرده و بر اساس آنها، مشخصه‌های معنایی شخصیت را تحلیل کند.

۴. پیشینه تحقیق

در مورد سابقه تحقیق باید گفت؛ مقالات متعددی را می‌توان نام برد که در آن به تحلیل شخصیتهای رمان پرداخته شده است، از آن جمله: مقاله «تحلیل عنصر شخصیت در رمان جای خالی سلوچ اثر محمود دولت‌آبادی» نصر اصفهانی (۱۳۸۶) که در آن عنصر شخصیت را در ارتباط با دیگر عناصر ساختاری در رمان بررسی کرده‌اند. همچنین

مقالات زیادی را می‌توان نام برد که شخصیتها را به لحاظ ساختاری و بر اساس نظریه کنشی بررسی کرده‌اند. از جمله «بررسی ساختار شخصیت در کنش داستانی هفت‌پیکر نظامی» علی افضلی (۱۳۹۱)، یا مقاله «الگوی کنشگر در برخی روایتهای کلامی مشوی معنوی بر اساس نظریه الگوی کنشگر آژیردادس گریماس» مشیدی (۱۳۹۰) یا مقاله «بررسی سازوکار شخصیتها در خسرو و شیرین نظامی» فاطمی (۱۳۸۸) که بر اساس همین الگو، روابط شخصیتها را در خسرو و شیرین نظامی تحلیل کردند. رویکرد معنامحور در پژوهش‌های ادبی سابقه چندانی ندارد و مقاله حاضر جزء محدود پژوهش‌های است که شخصیت را براساس رویکرد معنامحور تحلیل کرده است. کتابهای روایت‌شناسی نیز به‌طور پراکنده به این نظریه پرداخته‌اند. از بین تمام پژوهش‌های انجام‌شده در زمینه شخصیت‌پردازی، تنها یک مقاله با عنوان «تحلیل شخصیت خسرو در منظومه خسرو و شیرین با تکیه بر نظریه معنامحور» از حسینی مقدم (۱۳۹۵)، براساس رویکرد معنامحور به تحلیل شخصیت‌پرداخته است که نگارنده در این مقاله، شخصیت خسرو را تحلیل و ویژگی‌های شخصیتی او را استخراج و بررسی کرده است. جستار حاضر بر آن است که بر اساس نظریه معنامحور، ویژگی‌های فردی و مشخصه‌های معنایی شخصیت اول رمان کلیدر را تحلیل کند. بازخوانی رمانهای مطرح ادبیات فارسی بر اساس نظریه‌های جدید، علاوه بر آنکه سبب آشکار شدن توامندی‌های پنهان اثر و درک بهتر آن می‌شود، بلکه سبب شناخت عمیق‌تر ابعاد مختلف شخصیتها رمان نیز خواهد شد.

۵. تبیین نظریه معنامحور

سه نظریهٔ عملهٔ شخصیت در بین نظریه‌های روایت‌شناسی عبارت است از: نظریه نام‌گرایانه، نظریه کنشی و نظریه معنامحور که در ذیل، دو نظریه نام‌گرایان و کنشی به اختصار و نظریه معنایی به طور مسروچ معرفی می‌شود:

۱-۱ نظریه نام‌گرایانه

از نظر نام‌گرایان و نشانه‌شناسان، شخصیت صرفاً نام و نشانی بیش نیست و در داستان، تمام شکل و تعیین خود را از دست می‌دهد. البته شخصیت بکلی محو نمی‌شود، فقط به صورت نشانه‌ای و جزئی از متن باقی می‌ماند.

۵-۲ نظریه کنشی

ساختارگرایان شخصیت را جزوی از ساختار داستان و اجراکننده کنشهای از پیش تعیین شده می‌دانند. بنا بر نظر ساختگرایان، شخصیت، هویتی جدا از متن ندارد و موجودیت و هویت او در گروه کنشی است که در داستان انجام می‌دهد. آنها با کم توجهی به ویژگیهای روان‌شناختی و مفاهیم مربوط به فردیت انسانی، بر نیروها و روابط میان افراد و نظامهای قراردادی سازنده یک فرد، تأکید دارند و «با تأکید بر هنر و متنیت روایتها، شخصیت، رویداد و عناصر دیگر را یک تولید ادبی و یک ترکیب - ساخت می‌دانند» (Toolan, 2001: ۸). یکی از این نظریه‌پردازان ساختارگرا که به الگویندی شخصیت پرداخت، گریماس (۱۹۱۷-۱۹۹۲) است. او معتقد بود: دلالت با تقابلهای دوتایی شروع می‌شود و به واسطه تقابلهای میان دو واحد معنایی، معنا به وجود می‌آید. او پس از آنکه تقابلها را مبنای نظریه خود قرار داد، «یک سطح تفکر پیش‌زبانی را فرض می‌کند که در آن به این تقابلهای ابتدایی، شکلی انسان‌گونه داده می‌شود که به واسطه آن، تقابلهای منطقی با مفهومی ناب به مشارکینی در یک موقعیت جدلی بدل می‌شوند، اگر به این مشارکین ویژگیهای فردیت‌بخش داده شود، به کنشگر یا به عبارت دیگر شخصیت تبدیل می‌شوند» (اسکولز، ۱۳۷۹، ۱۴۷). ولی برخی صاحب‌نظران مثل «هنری جیمز» و «والاس مارتین» معتقدند: کارکردها و شخصیتها را نمی‌توان از هم جدا کرد، زیرا رابطه متقابل دارند و یکی مستلزم دیگری است. سیمای شخصیت از درهم بافت نخهای کنشها و داده‌ها و ویژگیهای شخصیتی شکل می‌گیرد (مارtin, ۱۳۸۹: ۸۴).

۵-۳ نظریه معنامحور

معناگرایان شخصیتهای داستانی را مثل افراد انسانی مطالعه می‌کنند. از نظر تحلیل‌گران معنامحور «شخصیت یک برساخت است که خواننده آن را از کنار هم چیدن نشانه‌های مختلف پراکنده در سرتاسر متن درست می‌کند» (ریمون-کنان، ۱۳۸۷: ۵۲؛ بر این اساس در این نظریه، خواننده نقش مهمی در فرایند تفسیر متن دارد. از نظر خواننده شخصیتهای رمان همچون افراد واقعی‌اند و هنگام خواندن رمان، تمام دانشها فرامتنی، از جمله شناخت اشخاص در جهان واقعی به کار می‌افتد (تلان، ۱۳۸۳: ۸۱). تحلیل‌گران معنامحور به هویت شخصیت توجه دارند. آنها بر اساس گفتار، اعمال و ظاهر شخصیتها، تکرار، تشابه، تضاد و استلزم این رفتارها و گفتارها، رابطه شخصیت با دیگر شخصیتها را

بررسی می‌کنند تا به ویژگیهای شخصیت دست پیدا کنند. آنها برای شکل‌دادن به هویت شخصیت، بر مشخصه‌های معنایی شخصیت، پیچیده بودن آنها و شبکه روابط انسانی تأکید دارند؛ هر کلمه هرچند متراffد، دارای مشخصه و بار عاطفی منحصر به فرد خود است. هر شخصیت داستانی نیز مشخصه‌های معنایی مخصوص خود را دارد. برخلاف نظریه شخصیت ساختارگرایها که بر کنش شخصیتها تأکید دارد، از نظر معتقدان به نظریه معنایی نظیر «رولان بارت (۱۹۱۵)» و «چتمن (۱۹۸۷)»، شخصیت «تنها عاملی نیست که باید نقشی را بازی کند؛ بلکه هویت او بسیار پیچیده است و از مجموعه‌ای از مشخصه‌های معنایی تشکیل می‌شود» (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۴۷). رولان بارت در کتاب «S/Z» معتقد است که در داستان، عمل خواندن عبارت است از نامیدن یک شخصیت. او می‌نویسد: «خواننده هنگام خواندن داستان، مجموعه‌ای از خصایص شخصیتی اشخاص داستان را در ذهن خود گرد می‌آورد و سپس با ترکیب این خصایص، بر شخصیت مورد نظر "نامی" می‌گذارد» (بارت، ۱۳۹۴: ۹۲). درواقع خصایص ویژه یک شخصیت، همان صفات روایتی است، صفاتی مانند بخشندۀ، حسود، غنی، فقیر و نظایر اینها. مثلاً اگر در داستان «سارازین» بالراک، بخوانیم که «اراده استوار سارازین هیچ حد و مرزی نمی‌شناخت»، این جمله را چگونه باید خواند؟ آیا این جمله معادل اراده آهینی، جدیت، لجاجت و سرسختی نخواهد بود؟ بنابراین خواننده در روند جمع‌آوری اطلاعات و نامگذاری شخصیت، درواقع او را می‌افریند؛ درست مانند اداره تشخیص هویت که با کنار هم گذاشتن بریده عکسهای مختلف، شخصیت مظنون را شناسایی می‌کند. پس فرایند قرائت (متن) کوششی است برای نامیدن، اینکه برای جمله‌های یک متن، مشخصه‌های معنایی بیاییم (ریمون-کنان، ۱۳۸۷: ۵۲). چتمن نیز در شرح و بسط دیدگاه بارت، معتقد است: «آنچه شخصیت را بدان می‌نامند، خصلتهای شخصیتی است. درواقع از نظر چتمن، شخصیت، پارادایم خصلتهاست و خصلت، ویژگی‌ای فردی است که بالنسبه ثابت و پایدار است» (ریمون-کنان، ۱۳۸۷: ۵۳) میکی بال شخصیتها را از طریق سیستمی از محورهای معنایی^۱ توصیف می‌کند. او فهرست صفاتی از جفت‌هایی که دارای معانی مخالف هستند ارائه می‌دهد. این جفتها خود را از طریق عمل کردن در درون تعداد قابل توجهی از شخصیتها نمایان می‌کنند؛ مشخصاتی مثل بزرگ- کوچک، مرد- زن، مهربان- نامهربان و ارتجاعی- مترقبی. انتخاب محورهای معنایی مناسب برای مشخصات ذکر

شده، معمولاً شامل تمرکز روی آن محورهایی است که تصویر بیشترین تعداد شخصیت‌ها چه مثبت باشند چه منفی را معین می‌کنند. از محورهایی که تنها شامل تعداد کمی از شخصیت یا حتی یک شخصیت هستند، فقط آنهایی که قویترند یا مربوط به حوادث مهم باشند، تحلیل می‌شوند (Punday, 2003: 55-56).

در پاسخ به این پرسش که معیار نامگذاری خصایص ویژه شخصیت چه باید باشد، نظریه‌پردازانی نظری میکی بال و شلومیث ریمون-کنان نظراتی ارائه داده‌اند. میکی بال درباره نحوه توصیف قهرمان داستان و چگونگی رفتار او در روند صحنه‌ها و پیزودهای خاص می‌گوید: قضاوت ما درباره نوع و منش رفتار شخصیت و تشخیص خصلتهای او باید بر اساس داده‌های موجود در واقعیت و موقعیتهای خارج از متن باشد (Bal, 1985: 80). مثلاً ما با اطلاعات انبوهی که از پزشکان، کارآگاهان، جنایتها و گرفتاریهای آدمیان داریم به سراغ داستان شرلوک هلمز می‌رویم. ممکن است اطلاعات اضافه‌تری درباره هویت خانه‌داران، طرز کار افراد پلیس، گدایان و ولگردان دوران ویکتوریا و در کل همه اشار اجتماع بدانیم که با داستان هلمز نیز در ارتباطند؛ بر این اساس درک هر متن مستلزم دانستن اطلاعات گسترده‌ای است که راهگشای تفسیر ما از متن به شمار می‌آید (تولان، ۱۳۸۶: ۱۵۸). ریمون-کنان در این زمینه پاسخ جامعی می‌دهد؛ او برای نامگذاری خصایص ویژه شخصیت، چهار اصل: تکرار، شباهت، تضاد و استلزم را مطرح می‌کند (Kenan, 2005: 41). در توضیح این اصول باید گفت؛ اگر شخصی بنابر دلایلی، در داستان رفتاری را مرتب تکرار کند، یا اگر رفتار شخصیت در موقعیتهای مختلف، شبیه هم باشد و این رفتارها علی‌داشته و جزئی از شخصیت او شده باشد، آن رفتار خصلت شخصیت است. مثلاً شخصی که مانع دفن پدرش شده است، در موقعیت دیگری از روایت، مانع از دفن معشوقش می‌شود، مشابهت‌های رفتاری او بر علاقه زیاد او به این دو نفر یا مرد پرستی او دلالت می‌کند. یا شخصیتی نسبت به چیزی رفتار متضادی داشته باشد؛ به عنوان مثال پدری که به خاطر مسائل جزئی، فرزندش را با کمربند سیاه می‌کند، شب‌هنگام از خواب بیدار می‌شود و روی (پتو) فرزندش را درست می‌کند. در نهایت استلزم داستانی - همان استلزم منطقی - است و اشکال مختلفی دارد: الف) برخی نشانه‌های جسمی می‌تواند دلیل بر بعضی خصوصیات روانی باشد. مثلاً می‌توان گفت؛ شخصی که ناخن می‌جوید فردی عصبی است. ب) برخی

نشانه‌های روانی، دلالت بر ویژگی روانی دیگر بکند. مثلاً فردی که از پدرش متفرق است ولی مادرش را بسیار دوست دارد، دچار «عقده ادیب» است. ج) مجموعه‌ای از نشانه‌های روانی و جسمی می‌تواند نشانگر برخی خصوصیات روانی شخصیت باشدند. مثلاً کسی ماری می‌بیند، از آن می‌ترسد، پس او از مار ترسیده است (Garvey, 1976: 74,5). اما گذار از نمود شخصیت و رسیدن به خصلتهاش شخصیتی چندان بدون واسطه و سرراست نیست؛ بلکه اغلب مدارج مختلف «تعمیم‌پذیری» در این گذار پا درمیانی می‌کند. هروشفسکی با ارائه نظریه‌ای در این زمینه ساختار سلسله مراتب درختی را برای رسیدن به خصلت شخصیتها پیشنهاد می‌کند؛ با این شرح که او از برساختی که شخصیت نام دارد، ساختاری را ارائه می‌دهد که سلسله مراتبی شبیه درخت دارد و در آن عناصر شخصیت در مقوله‌هایی جای می‌گیرند که نیروی تکاملی شخصیت را افزایش می‌دهند. بنابراین با پیوند جزئیاتی در بطن یک مقوله وحدت‌بخش، الگویی مقدماتی حاصل می‌آید. مثلاً شخصی هم مرتب با مادرش دعوا می‌کند و هم مرتب به دیدارش می‌رود که این رفتار به «رابطه فلان شخص با مادرش» یا «دوگانگی عاطفی» تعیین می‌یابد. با توجه به نوع رفتار شخصیت می‌توان گفت: این رفتار جزوی از شخصیت اوست و این فرد به‌طورکلی آدم متناقضی است. دعواهای شخصیت با مادرش در کنار دیگر دعواهای او در زیر عنوان «خلق و خوی زشت فلان شخص» تعیین می‌یابد. و اگر این رفتار شخص، با تعیین پذیریهای مشابه در برخورد با دیگر افراد نیز مشاهده شود، با عنوان «روابط فلان شخص با مردم» عمومیت می‌یابد؛ یعنی روابط شخصیت با مادر خود می‌تواند متعاقباً با تعیین پذیریهای مشابه روابط شخصیت با همسرش، رئیش و دوستانش ترکیب شود و به خصلت کلی‌تری برسد (ریمون-کنان، ۱۳۸۷: ۵۴). عمومیت دادن به رفتار چنین افرادی می‌تواند، با جنبه‌های دیگری از شخصیت اعم از جهان‌بینی، گفتار و کردار و خصلتهاش فردی مانند؛ فروتنی، غرور و بخشندگی فلان‌کس ترکیب شود و شخصیت فرد را ایجاد کند. بهزعم هروشفسکی طی کردن تمامی این مراحل الزامی نیست؛ بلکه خواننده می‌تواند بنابر نظر خود چند مرحله را نرفته پشت سر بگذارد؛ بر این اساس از نظر او سلسله مراتب، برگشت‌پذیر است؛ برگشت‌پذیری سلسله مراتب، یک اصل کلی است که از حد مسئله ژانرهای نویسنده‌ها یا نوع روایت فراتر می‌رود. خواننده بسته به عنصری از متن که نگاهش را به خود

فرامی خواند، می‌تواند در بخش‌های مختلف متن اطلاعات موجود را در ذیل سلسله مراتب مختلف بگنجاند. زمانی که خواننده در فرایند بازسازی شخصیت به مرحله‌ای بررسد که دیگر نتوان عنصری را در بطن مقوله برساخته شده جای دهد، نتیجه می‌گیرد که یا تعمیم‌پذیری به دست آمده درباره شخصیت اشتباه بوده است (اشتباهی که ممکن است خود متن به آن دامن بزند) یا شخصیت تغییر کرده است (ریمون-کنان، ۱۳۸۷: ۵۵). به باختین نیز بر این باور است که:

هریک از شخصیتهای رمان در حکم یک ملودی هستند و مجموع آنها نغمه‌های نهایی را می‌سازند؛ به بیانی دیگر آنان یکدیگر را کامل می‌کنند، منش درونی هریک (همچون منش روانی آنها) تنها در مناسبتی که با سایر شخصیتها و با طرح اصلی رمان دارند، معنا می‌یابد (احمدی، ۱۳۷۰: ۹۸).

حال پرسشی که مطرح می‌شود این است که تحلیل‌های معنایی شخصیت بر چه محورهایی انجام می‌شود. مایکل تولان معتقد است تحلیل شخصیتهای یک متن بر اساس مشخصه‌های معنایی، مستلزم مشخص کردن فهرست محدودی از ویژگیها و صفاتی است که تحلیل گر آنها را در شناخت شخصیتهای خاص، مهم و حیاتی می‌داند (ریمون-کنان، ۱۳۸۷: ۸۳). از نظر او ابزارهایی که خواننده برای شخصیت‌پردازی و دریافت قرینه‌های متنی در اختیار دارد، عبارت است از: ۱. اسم خاص ۲. صفت (توصیف مستقیم) ۳. ظاهر بیرونی شخصیتها ۴. کنش شخصیتها ۵. گفتار ۶. قیاس ۷. محیط.

۶. تحلیل شخصیت گل محمد بر اساس نظریه معنامحور

گل محمد قهرمان رمان کلیدر است که شخصیت، زندگی، تحول و دگرگونی شخصیت او یکی از ویژگیهای اصلی رمان کلیدر محسوب می‌شود. بر اساس ساخت سلسله مراتب درختی که هروشفسکی ارائه داده است و با تکیه بر چهار اصل تکرار، شباهت، تضاد و استلزم که ریمون-کنان برای نامگذاری خصایص ویژه شخصیت، مطرح کرده است، برای تحلیل شخصیت اول رمان کلیدر؛ یعنی گل محمد و ارتباط او با دیگر شخصیتهای داستان باید از دسته‌های جزئی تر شروع کرد. گل محمد به دلیل موقعیت خاکش در رمان با اشخاص زیادی سروکار دارد. ابتدا باید رابطه و نحوه رفتار او را با افراد خانواده، مثل رابطه‌اش با همسرانش مارال و زیور، خواهرش شیرو، مادرش بلقیس، پدرش کلمیشی و غیره مطمح نظر قرار داد سپس این رابطه را در دسته‌ای

بزرگتر مثل نحوه رابطه او با اقوام (خان عمو، مدیار، علی‌اکبر حاج‌پسند)، دوستان (ستار، قربان، بلوچ)، اربابها و خانها (بابقلی‌بندار، ارباب آلاجاقی، نجف ارباب سنگردی، حاجی خرسفی، حاجی سلطان‌خورد)، حکومتی‌ها (سرگرد علی فربخش، استوار علی اشکین، خان نایب و ستوان غزنه، بکتاش) و یاغیان (بازخان افغان، جهنخان سرحدی، سیدشیرضا تربی، نوروزبیگ و دزدانی همچون بوژدنی و علی‌خان چخماق) در نظر گرفت. بر اساس اصل تکرار می‌توان گفت: یکی از خصلتهای بارز شخصیتی گل محمد، متانت، خویشنده‌یاری و سکوت اوست؛ خویشنده‌یاری و سکوت در برابر دشمنها و سرزنشهای چندین‌باره پدر در مقابل چشم همگان (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ج ۱، ۲۴۳/۱۸۹)، سکوت در برابر شماتتها و طعنه‌های خاله گل‌اندام در بهرخ کشیدن وضعیت اسفبار شیرو و خوار کردن کلمیشی‌ها، همه نشان از خویشنده‌یاری شخصیت گل محمد دارد.

گل‌اندام با طعنه به گل محمد می‌گوید: شیرو؟ شیروی بالاتشین، عاقبت چه خال مقبولی هم روی نام کلمیشی‌ها گذاشت ... همین را بلقیس می‌خواست. دلش سرشکستگی می‌خواست. حتی باشد بدنامی بار می‌آمد. چه شهکاری؟! شنیده‌ام با یک گدای سر خرم گریخته؟ (همان: ج ۱، ۲۴۳-۲۴۷)

او مشابه این رفتارها را در موقعیتهای دیگر رمان نیز دارد؛ زمانی که کلمیشی‌ها برای دیدن خان‌محمد در قهوه‌خانه پیرخالو اتراق می‌کنند، در برابر کله فریادها و بی‌قراریهای بیگ‌محمد، او چون شخصی پخته و با تجریبه سکوت می‌کند (همان: ج ۱، ۲۵) و آنگاه که مارال را برهنه در چشمۀ در حال تن شستن می‌بیند، خویشنده‌یاری می‌کند و از صحنه دور می‌شود (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ج ۱/۳۶)؛ یا زمانی که شیرو را بعد از گریختن از خانه، در قلعه‌چمن به همراه مادر ویش می‌بیند، برخلاف بیگ‌محمد، آنها را خوار و خفیف نمی‌کند و نان و نمکشان را می‌خورد (همان: ج ۱، ۳۵۷). از دیگر ویژگیهای رفتاری گل‌محمد که می‌توان مطابق اصل تکرار و مشابه به آن اذعان کرد، جسارت و بی‌باکی اوست؛ اقدام او در همراهی دایی‌اش مدیار، برای ریودن صوقی (معشوقه مدیار)، کشتن حاج‌حسین چارگوشلی (همان: ج ۱، ۱۳۴-۱۴۴)، مجاب کردن بابقلی‌بندار برای خریدن پشم و پوست گوسفندان مرده (همان: ج ۱، ۳۵۹)، کشتن مأموران امنیّه (همان: ج ۲، ۶۱۴-۶۱۵)، بر زمین زدن دلاور (همان: ج ۴، ۹۹۰)، فرار از زندان (همان: ج ۴، ۱۰۳۹)، کشتن پسرخاله خود علی‌اکبر (همان: ج ۴، ۱۰۶۷)، کشتن خان نایب (همان: ج ۶، ۱۴۲۸)، نپذیرفتن تأمین جانی حکومتیها و نظایر اینها، همه بیانگر بی‌پرواپی و جسارت اوست. بر اساس

۱-۶ شفقت و سنگدلی

نظریه ریمون-کنان، یکی از آشکال استلزم داستانی یا استلزم منطقی، آن است که برخی نشانه‌های روانی می‌تواند دلالت بر ویژگی روانی دیگر بکند. این نشانه روانی در شخصیت گل محمد دیده می‌شود. او رنگ آتش را دوست داشت. (همان: ج ۱۰، ۲۴۲۸ - ۲۴۵۵) و در موارد بسیاری در داستان مکرراً یا خود، آتش برمی‌افروزد یا از دیگران می‌خواهد آتش برافروزند (همان: ج ۸، ۱۸۱۶ - ۱۹۳۵). کاربرد واژه «آتش» با آن‌همه تکرار و تأکید از زبان گل محمد، نمی‌تواند اتفاقی باشد؛ بلکه برای القای مفهومی است. این رفتار او نشانه آن است که گل محمد از صمیم قلب به این باور رسیده است که پایان ماجراهی او آتش و جنگ است. این ویژگی شخصیتی، او را فردی نگران و ناامید نشان می‌دهد که دل از زندگی برداشته است.

اما مهمترین خصیصه گل محمد در رمان کلیدر، تناقضات و پیچیدگی مختلف شخصیتی اوست. به طور کلی نوعی دوگانگی عاطفی در نحوه رفتار گل محمد با دیگر شخصیت‌ها مشهود است که در ذیل تحت عنوان «صفات متقابل» به آنها اشاره می‌شود.

ازدواج ترحم آمیز گل محمد با زیوری که هم بیوه است و هم چندین سال از او بزرگتر است، ارزش و احترام بیش از حد او برای مادرش بلقیس، عشقی که نسبت به مارال دارد، همه خصلتهای ملاطفت‌آمیزی است که نشان می‌دهد گل محمد بیش از دیگر مردان کلمیشی، نسبت به زنان مهریان است. اما وقتی خواهرش شیرو بعد از جدایی از ماهدوش، نامید و افسرده به خانه برمی‌گردد، او نیز به همراه دیگر مردان کلمیشی او را نمی‌پذیرد (همان: ج ۷، ۱۷۱۰)، همچنین زمانی که صوقی بعد از کشته شدن مدیار، سرخورده و نگران، به چادر آنها در سوزن‌ده پناه می‌آورد، گل محمد به خاطر بیمی که از افشاء احتمالی کشtar شبانه چارگوشلی داشت، دست رد بر سینه او می‌زند، صوقی نیز شبانه آنجا را ترک می‌کند. (همان: ج ۱، ۲۹۳) نمونه دیگر برخورد دوگانه او با «دلاور» است. او در زندان بعد از شکست دادن و خوار کردن دلاور، بلافضله به او ابراز ترحم و مهریانی می‌کند (همان: ج ۴، ۹۹۲). گل محمد مشابه همین رفتار را بعد از فرار از زندان با پسرخاله خود علی‌اکبر حاج‌پسند دارد؛ او بلافضله بعد از فرار، علی‌اکبر را با خشم و کینه فراوان می‌کشد ولی در عین ناباوری در کنار خاله‌اش بر سر جنازه علی‌اکبر مویه و سوگواری می‌کند و به همراه برادرانش، مراسم عزاداری مفصلی برای او برپا می‌کند:

«بیش از این گل محمد نتوانست دلگریهای خود را به لرزش شانه، در گلو و پشت چشمها مهار کند. پس گریهای مردانه از سینه رها کرد. عریده. خودداری نتوانست، پیش دوید و خاله‌اش را در آغوش کشید و فغان به شیون پیرزن درآمیخت» (همان: ج ۴، ۱۰۷۱). این تضادهای شخصیتی شفقت و سنگدلی یا کینه و مهربانی در وجود گل محمد، نشان‌دهنده عاطفه و احساس دوگانه و ناپایدار وجود است.

۶-۲ دادگری و بیدادگری

از دیگر تناقضات وجودی گل محمد دادگری و بیدادگری است. او از یک طرف در قلعه‌میدان، محافل دادخواهی از مظلومان را بربا می‌کند و به امر محاکمه می‌پردازد (همان: ج ۷، ۱۵۸۶)، از طرف دیگر خود به همراه عموم و برادرانش راهزنی می‌کند و جواهرات و دارایی مردم را غارت می‌کند (همان: ج ۶، ۱۳۹۵)، همچنین پدری را که می‌خواهد دختر کم‌سالش را به عقد مردی مسن دربیاورد، سخت تنبیه می‌کند و مصمم است هر طوری شده جلوی این ازدواج زوری را بگیرد (همان: ج ۷، ۱۶۲۸) و از سوی دیگر بهزور و بدون رضایت حاجی سلطان‌خرد – پدر لیلی – بر آن است، دختر او را به ازدواج برادر کوچکترش بیگ محمد درآورده: «برایت عروسی می‌گیرم بیگ‌محمد! لیلی را برایت می‌ستانم از حاجی سلطان‌خرد خرسفی. به گور پدرش می‌خندد که دختر به برادر من ندهد. خانمانش را ور می‌اندازم به همین شب خدا قسم! (همان: ج ۷، ۱۷۱۷) ولی صفت غالب گل محمد در رمان، دادگری و مردم‌دوستی است.

۶-۳ دوستی و دشمنی توأمان با اربابها

دیگر خصیصه دوگانگی عاطفی در وجود گل محمد، دوستی و دشمنی او با اربابهاست. این ویژگی در رفتار گل محمد به گونه‌ای آشکار است که از زبان برخی شخصیت‌های روایت نیز مطرح می‌شود. مثلاً مادرش بلقیس بارها به او گوشزد می‌کند که: «نانت را با رعیت قسمت می‌کنی اما شامت را روی سفره اربابها می‌خوری» (همان: ج ۷، ۱۶۹۷)، او از طرفی مدافعان حقوق مردم تهیست است، حق آنها را از خانها می‌ستاند. برای مجازات، نجف، ارباب را دست‌بسته با اسب به همراه خود در بیانها می‌چرخاند. (همان: ج ۸، ۱۸۲۲) اما از طرف دیگر بر سر سفره اربابی دیگر می‌نشینند و در عروسی پسرش شرکت می‌کند. (همان: ج ۹، ۲۱۵۵) و دامهایی که به زور از آغل دیگر اربابها گرفته است، برای

امانت به دست ارباب دیگر می‌سپارد. (همان: ج ۸ ۱۸۷۴) این رفتارها در واقع بزرگترین تنافق زندگی گل محمد است که با هدف اولیه او منافات دارد.

۶-۴ اعتماد و تردید

دیگر خصیصه شخصیتی گل محمد که نشان‌دهنده شخصیت متنافق اöst، شک و تردید فراوان نسبت به کسانی است که قلباً به آنها اعتماد کرده است؛ او به برخی از دوستان نزدیکش اعتماد ندارد و در رفتار با آنها دچار نوعی تنافق می‌شود. مثلاً در رابطه دوستی گل محمد با ستار، نوعی دوگانگی عاطفی می‌بینیم. این در حالی است که ستار در اعمالی مثل فراری دادن گل محمد از زندان و مداوای پای تیرخورده او، بارها حسن نیت خود را به او ثابت کرده بود. نمونه ذیل، ذهنیت کلافه و حالت درونی شک و تردید راوى (گل محمد) را به طور مستقیم نسبت به ستار نشان می‌دهد:

یکجوری گرفتار خلق و خوی و کارکرد این مرد شده‌ام. به یکدل می‌گویم که برانمش، اما به یک دل خودم مانع از این کار می‌شوم. دوستش ندارم اما دشمنش هم نمی‌توانم بشمارم. گرفتار کرده من را و نمی‌دانم با او چه کنم؟ کاش می‌دانستم همه آنچه در کله‌اش دارد چی‌ها هستند! همین قدر می‌دانم که همه آنچه را که در کله‌اش دارد به زبان بروز نمی‌دهد. کیست این مرد؟ (همان: ج ۷، ۱۷۲۱)

این شک و تردید تا پایان کار گل محمد با اوست.

حال پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا تنافقات رفتاری شخصیتها، خللی در باورپذیری آنها از سوی مخاطب ایجاد نمی‌کند و آنها را غیرعادی جلوه نمی‌دهد؟ در پاسخ باید گفت؛ دولت‌آبادی برای باورپذیری کردن شخصیتها، سیر تحول آنها را در خلال داستان نشان می‌دهد. او با خلق شخصیتها پیچیده و با در نظر گرفتن ابعاد مختلف شخصیتها، این تنافقهای رفتاری را در وجود شخصیتها، باورپذیر کرده است. به عبارتی دیگر؛ اگر صفات متقابلی در شخصیتی وجود دارد، نویسنده از ابتدا با توصیف خصایل وی، ایجاد تحول منطقی در وجود شخصیت در ستر داستان و با توجه به انگیزه‌های او، زمینه را برای پذیرش دوگانگی عاطفی و تنافقات رفتاری او مهیا کرده است و پذیرش چنین تنافقاتی را توجیه‌پذیر می‌کند. بر این اساس وجود تنافق در شخصیتها در سیر داستان، نشان از خلق شخصیتها پویا و چندبعدی دارد و سبب می‌شود آنها به لحاظ عاطفی و ذهنی قابل پیش‌بینی نباشند و نتوان کنشها، شیوه

تحلیل شخصیت «گل محمد» در رمان کلیدر بر اساس نظریه معنامحور

تفکر و دیالوگ آنها را پیش‌بینی کرد. به بیان دیگر موجب می‌شود، شخصیتها کلیشه‌ای نشوند و بتوان آنها را بر شمار کثیری از افراد واقعی انطباق داد. بر این اساس گل محمد، از پویاترین و زنده‌ترین شخصیتهای رمان کلیدر است.

۷. شخصیت‌پردازی

گفته شد که مایکل تولان معتقد است: تحلیل شخصیتهای یک متن بر اساس مشخصه‌های معنایی، مستلزم مشخص کردن فهرست محدودی از ویژگیها و صفاتی است که تحلیل‌گر، آنها را در شناخت شخصیتهای خاص، مهم و حیاتی می‌داند. او ابزارهایی را که خواننده برای شخصیت‌پردازی و دریافت قرینه‌های متنی در اختیار دارد نام می‌برد که عبارتند از؛ توصیف مستقیم، ظاهر بیرونی شخصیت، کنش شخصیت، گفتار، قیاس و محیط. در ذیل، ابزارهایی که با آن می‌توان به ویژگیها و مشخصه‌های معنایی شخصیت گل محمد دست یافته، با نمونه‌هایی تحلیل می‌شود:

۷-۱ توصیف مستقیم

با کشف صفات شخصیتها و از کنار هم قرار دادن این صفات که به طور مستقیم توسط نویسنده تعریف شده است، می‌توان به ویژگیهای درونی شخصیت پی برد و سرانجام نامی برای آنها تعیین کرد. توصیف دقیق اشخاص، چه به لحاظ ابعاد درونی شخصیتی مانند ترسیم حالات و احساسات و عواطف، چه به لحاظ شاخصه‌های بیرونی مانند توصیف ظاهر، می‌تواند از عوامل مهم و تأثیرگذار در نمایشی کردن متن تلقی شود. در نمونه ذیل، دولت‌آبادی با تشریح و توصیف جزئیات ظاهری شخصیت گل محمد، به همان اندازه که او را از ساده بودن دور می‌کند، از قالبی شدن او نیز جلوگیری می‌کند:

این چشمخانه‌ها لانه ماران بودند. بیهوده شیرو از کژدم چشمها برادر سخن نگفته بود. به راستی که گزنده بودند. تیز و درخشان، کمین کرده در کاسه‌های گود چشمخانه‌ها. بی‌هیچ برتری به مردان دیگر، بی‌بال و کوپال. بزکوهی. دستی به چوب و پایی به راه و عصیتی خفته به زیر پوست کشیده صورتش. نشانی از مادر. جذبهای که در آغاز پس می‌زد. چکیده سختی. مردی به هیأت سنگی پر شکستگی و لاخ لاخ. تیز و ناهموار. شانه‌ها، زانوهای دستها، گونه‌ها، پیشانی. استخوانهای به هم گره‌خورده و تیز، کم‌گوشت (همان: ج، ۶۵).

بر اساس نظر بارت و کنان، برخی خصایص شخصیتی اشخاص داستان را می‌توان نامگذاری کرد. خصایص ویژه یک شخصیت که همان صفات روایتی است، از طریق دریافت خواننده از متن صورت می‌گیرد (نک. بارت، ۱۳۹۴: ۹۲؛ ریمون کنان، ۱۳۸۷: ۵۲)؛ یعنی خواننده برخی جملات توصیفی را در ذهن خود با مشخصه‌های معنایی یا صفت، معادل می‌گیرد. جمله‌هایی که در نمونه بالا درمورد گل محمد به کار رفته است، از نظر خواننده می‌تواند بدین‌گونه خواننده شود که گل محمد مردی سرسخت، جدی، پرجذبه، چالاک و چربدست و باغیرت است؛ باغیرت از این نظر که ایلیاتی‌ها معتقدند: مرد بیابانی اگر گوشتیش بر استخوانش بچربد، نشانه بی‌غیرتی اوست. (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ج، ۱، ۶۵) نمونه دیگر، (نک. همان: ج، ۱، ۸۰) یا نمونه ذیل که نویسنده احساسات گل محمد را بعد از غلبه بر دلاور اینگونه توصیف می‌کند:

گل محمد دلش می‌خواست برای دلاور روشن کند که به کینه و غرض بر زمینش نزد است که ناچار بوده است. او می‌دانست بر زبان آوردن چنین حرفی زخم دل دلاور را عمیق‌تر می‌کند. خوب که می‌اندیشید، یقین می‌کرد که نمی‌تواند به روی دلاور نگاه کند. جای دلاور در درون گل محمد روشن بود؛ نیزه‌ای شکسته. دشمنی زخمی که گل محمد به او کینه نداشت اما در میانه راه هم نمی‌توانست بماند. سرانجام می‌بایست بتواند کار خود را با او یکسره کند. یا رومی روم یا زنگی زنگ (همان: ج، ۴، ۹۹۰-۹۹۱).

این مثال، گل محمد را فرد باعطفوت و رئوفی معرفی می‌کند که نه تنها از شکست-دادن حریف سرمیست نشده؛ بلکه اظهار پشمیانی می‌کند و در صدد است به دور از هرگونه ریا و تزویر، نوع رابطه خود را با دلاور روشن کند. توصیف حالات درونی و عواطف، یکی از عواملی است که سبب شده است که شخصیت گل محمد عمق و فردیت پیدا کند و ایستا به نظر نرسد.

۷-۲ کنش شخصیتها

شخصیت داستان به طور غیر صریح بر پایه چگونگی کنش آن صورت می‌گیرد (تولان، ۱۳۸۶: ۱۶۲-۱۶۴). کنشهای شخصیت به صورت مستقیم بیان‌کننده خصلتهای شخصیت هستند چون شخصیتها کنشهایشان را بر اساس تمایلات، اهداف، آرزوها یا تجارتی خاص به حرکت در می‌آورند (لوته، ۱۳۸۶: ۹۸). کنشها که به طور غیرمستقیم، بیان‌کننده خصلت شخصیت است، به دو نوع عادتی و غیرعادتی تقسیم می‌شود. کنشهای عادتی

تحلیل شخصیت «گل محمد» در رمان کلیدر بر اساس نظریه معنامحور

جنبهٔ پایدار یا نامتفاوت شخصیت را بروز می‌دهند و کنشهای غیرعادتی، جنبهٔ پویای شخصیت را آشکار می‌کند و غالباً در نقطهٔ عطف روایت، نقشی بر عهدهٔ می‌گیرند (ریمون-کنان، ۱۳۸۷: ۸۶).

۷-۲-۱ کنش عادتی

کنشهای عادتی گل محمد مربوط به دورهٔ اول زندگی اوست. مقطعی که گل محمد را فردی نشان می‌دهد که در طبیعت باز و در کوه و دشت گله‌داری می‌کند و زندگی ساده و بی‌دغدغه‌ای دارد؛ بر سر آبگاه و علفچر با دیگر گله‌دارها بحث می‌کند و با وجود خشکسالی، دست از تلاش برنمی‌دارد. او در این مرحله شخص آرام و زحمت‌کشی است که برای پرداخت هزینهٔ خانواده، با مشقت تمام در دروزار و طاغزار کار می‌کند (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ج ۱، ۳۸۸-۳۹۰).

۷-۲-۲ کنش غیرعادتی

نخستین کنش غیرعادتی گل محمد که گره اصلی داستان با آن به وجود می‌آید، زمانی شکل می‌گیرد که او برای ربودن صوقی با دایی‌اش مدیار همرکاب می‌شود و در همان شب طی درگیری، مدیار کشته می‌شود. گل محمد نیز به تلافی، حاج حسین چارگوشلی را می‌کشد. (همان: ج ۱، ۳۵۶) این عمل، نقطهٔ عطف داستان و سبب تحول شخصیت گل محمد می‌شود و کنشهای تحت تأثیر این عمل به وجود می‌آید که به‌طور کلی زندگی گل محمد را دگرگون می‌کند؛ او بلاfacسله بعد از قتل حاج حسین، مأموران امنیه‌ای که برای پیگیری عاملان قتل، به چادر آنها رفته بودند را به همراه عموبیش به قتل می‌رسانند. (همان: ج ۱، ۶۱۵) که منجر به زندانی شدن او می‌شود. کنشهای بعدی گل محمد پس از این ماجراهای عبارتند از: گریختن از زندان (همان: ج ۴، ۱۰۳۹)، ۱۰۴۰- کشتن علی‌اکبر حاج پسند (همان: ج ۴، ۱۰۷۲)، بیابان‌گردی و نداشتن جای ثابت، دستبرد زدن به اموال و احشام اربابها و توانگران، دستگیری از نیازمندان، و تنبیه دزدان و خطاکاران. گل محمد و عملکردهایش در این مرحله از زندگی، به سنت داستانهای عامیانه ایرانی، بویژه داستان سمک عیار نزدیک است. اعمال و کارهای گل محمد در این برده از زندگی، از او قهرمانی مردمی می‌سازد. او به کمک قابلیت‌هایی چون شهامت، شجاعت، درایت، دستگیری مستمندان، جابه‌جایی و تغییر مکان از محلی به محل دیگر در طول شب و همچنین تلاش در برقراری عدالت و بر پا کردن امر محاکمه در قلعه میدان، مبدل به قهرمانی می‌شود که وجودش تهدیدی است برای اربابان، نمایندگان قدرت و ارکان حکومتی؛ بر این اساس شخصیت گل محمد در این مرحله از زندگی، بر

اثر کنشهای غیرمنتظره‌ای که انجام می‌دهد، متحول می‌شود. تفاوتها و تغییرات رفتاری گل محمد که می‌تواند مشابه واقعیت وجودی هر انسانی باشد، سبب شده است شخصیت او یکنواخت، کسل‌کننده و مصنوعی به نظر نرسد و هم‌ذات‌پنداری بیشتری در مخاطب ایجاد کند. «آندره ژید» می‌گوید: «شخصیتهایی که از اول یک رمان یا یک نمایشنامه، درست همانطور رفتار می‌کنند که آدم انتظار دارد، یک دستی آنان سبب می‌شود که آدم متوجه شود شخصیتهای مذکور، تا چه حد، ساختگی و تصنیعی پرداخت شده‌اند» (آلوت، ۱۳۶۸: ۵۰۶). برای اینکه شخصیتی دچار تحول شود، اجرای چهار مرحله لازم است که نقصان در هریک از آنها، به باور پذیر شدن تحول لطمه می‌زند. این مراحل عبارتند از:

۷-۲-۱ آماده سازی

به این معنا که در درجه اول باید این باور در خواننده ایجاد شود که ظرفیت تغییر در شخص وجود دارد. در این مرحله تمایل به ایجاد تغییر در شخص وجود دارد (اسکات-کارد، ۱۳۸۷: ۲۲۲). گل محمد، مرد ایل بود. مرد اسب و بیابان، مرد گرگ و سگ و ستیغ تیز کوههای خراسان و مرد راه و خاک و رود و افت و خیز. (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ج ۳، ۷۹۹) او پیوسته در ستیز بود؛ ستیز برای گله در آبگاه و علفچر و بیابان. مهمتر از همه در آذربایجان. سختی کشیده آرزومند آسودگی. (همان، ۱۳۹۰: ج ۱، ۸۰) شرکت گل محمد در جنگ آذربایجان به عنوان نشانه زن نمره یک و سرکردن در شرایط سخت، میان کوههای پر از برف و یخ (همان: ج ۱، ۴۶)، بزمین زدن مافوق خود و تپاندن سر نایب آشپزخانه در دیگ آش در همان جنگ (همان: ج ۱، ۳۵۱)، دست به کشتار مردان آلومن و به نظاره هزار کشته ایستادن (همان: ج ۱، ۸۰)، این ویژگیها، عواملی بودند که نگاه گل محمد را به زندگی دگرگون کرده بود، چیزی در جانش تکان خورده بود، چشمانش حالتی تازه یافته بود، نگاهی ورزیده و پخته. گل محمد در زمان جنگ و دوری از چادر و قبیله به اندیشه‌ای تازه و ادار شده بود (همان: ج ۱، ۱۷۵). آزموده شیخون و تاخت و ورزیده جنگ و خون شده بود (همان: ج ۱، ۸۰)؛ بر این اساس زمینه شجاعت، بی‌باکی و دلیری از همان آغاز و از زمان حضور گل محمد در جنگ آذربایجان، در وجود او بوده است.

۷-۲-۲ ایجاد فشار

باید فشار کافی ایجاد شود تا شخصیت را مجبور به تغییر کند (اسکات‌کارد، ۱۳۸۷: ۲۲۰).

عواملی چون: قحطی و خشکسالی، بُزمرگی و گوسفندمیری و فقر و ناداری ناشی از آن، تملق و تمنا برای برای رفع نیاز در برابر اربابها و تحقیر شدن (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ج ۱، ۳۵۱)، سرافکنندگی در برابر خانواده، از جمله عواملی بودند که گل محمد را تحت فشار قرار می‌داد؛ به‌گونه‌ای که برای رهایی از این فشار، مجبور شده بود رویه زندگی ساده خود را بکلی تغییر دهد.

۷-۲-۲-۳ تحقیق

وقتی مرحله ایجاد فشار، متقاعد‌کننده باشد، خواننده انتظار تحقق تغییر شخصیت را در روند داستان دارد. در این مرحله شخصیت باید در ایجاد تغییر در خود توانا باشد تا تحقق تحول برای خواننده باورپذیر شود (اسکات‌کارد، ۱۳۸۷: ۲۲۲). تحول وجودی گل محمد در رمان، بسیار محسوس است. نویسنده، تحول درونی گل محمد را به «پوست افکنندن ماران، روییدن گیاهان و نیز شکوفیدن گل‌ها» (همان: ج ۱۰، ۱۷۴۹) تشبیه کرده است؛ وجودی که زین پس گنجایش جهانی را دارد. گویی وجودش دمادم در حال زایش است، بار بر می‌دارد، جا باز می‌کند و پوست می‌ترکاند (همان: ج ۱۰، ۱۷۴۹). تمامی کنشهای غیرعادتی گل محمد که گفته شد، در همین زمان محقق می‌شود. در این مرحله، قهرمان در تجزیه و تحلیل و دریافت علت و چرایی آنچه پیرامون او می‌گذرد، در می‌ماند. در وجود او شک و تردید، جای اطمینان و اقتدار را می‌گیرد. بر سر دوراهی انتخاب مردم یا خانها، مردد می‌ماند. ولی سرانجام جانب مردم را می‌گیرد (همان: ج ۸، ۱۸۸۸).

۷-۲-۴ اعتبار بخشیدن

این مرحله به عملکردهای اشاره دارد که به خواننده اجازه می‌دهد از ایجاد تغییر در شخصیت و نحوه آن مطمئن شود (اسکات‌کارد، ۱۳۸۷: ۲۲۲). بعد از دادن تحول درونی و روحی اساسی در وجود گل محمد، او تبدیل به قهرمانی تنها می‌شود. سخنان عارفانه می‌گوید. تأمین جانی از سوی حکومت را نمی‌پذیرد. در این مرحله دیگر گل محمد آن قهرمان شکست‌ناپذیر ابتدای کار نیست، اظهار خستگی می‌کند. کمک کسی را نمی‌پذیرد، برای نجات جان اطرافیان و مردم حتی تفنگچی‌ها و قراول‌های خود را با دادن خرج راه و پول، راهی خانه‌شان می‌کند و دمبهدم خودش را یکه و تنها می‌کند (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ج ۱۰، ۲۳۴۹) و به همراه برادر، عموم و دوستش، ستار، نبرد را به دل کوه می‌کشاند و کشته می‌شود.

۷-۳ قیاس

قیاس ممکن است، قیاس وضعیت ظاهری یا قیاس میان محیط داستان و شخصیت باشد. قیاس در داستان به سه روش می‌تواند سبب کشف مشخصه‌های معنایی شخصیتهای داستان شود: قیاس‌پذیر بودن اسمی، قیاس‌پذیر بودن محیط و قیاس میان اشخاص. در این سه روش، قیاس بر مبنای شباهت یا بر مبنای تضاد میان دو عنصر همانند، صورت می‌گیرد (ریمون-کنان، ۱۳۸۷: ۹۴-۹۸).

۷-۳-۱ موقعیت یا محیط قیاس‌پذیر

محیط که ساخته و پرداخته انسان است، علت معلول خصلت نیز به شمار می‌رود (همان: ۹۶؛ بدین معنا که شخص، خلق و خوا روحیات او را می‌توان با موقعیتی مشابه یا متضاد قیاس کرد. نمونه ذیل: گل محمد در صحنه‌ای بعد از کشاکش و تقلای زیاد در مقابل چشمان مارال و دیگر زنان خانواده بر «قرأت»، اسب مارال غلبه می‌کند (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ج ۱، ۹۴). احساس مارال درمورد گل محمد جالب توجه است: «اسب مردش را یافته بود. مرد و سوار. زیر پوست مارال از شادی و غمی غریب سوختن گرفت. دستش را خواست بالا بیاورد و برای گل محمد تکان بدهد؛ اما واهمه کرد و کوتاه، زیر زبان حرفی را جوید» (همان: ج ۱، ۹۷-۹۸). این موقعیت را می‌توان با روند دلسپردن گل محمد به مارال مقایسه کرد. او سرانجام توانست با رفتار و کردار خاص خودش، نگاه باطن مارال را به سمت خود بکشاند و او را به خود علاقه‌مند کند؛ درست مثل صحنه‌ای که چون پلنگی با اسب درگیر شد، بر زمینش کوفت، سینه پیش داد و بر پشتش نشست (همان: ج ۱، ۱۰۱). گل محمد خود در جایی با اشاره به قرأت، خطاب به مارال می‌گوید که خلق و خوا اسب را دارد (همان: ج ۸، ۱۸۵۵). اندکی بعد گل محمد در دروازه، دل مارال را نیز همچون قرأت، نرم کرده، مالک او می‌شود (همان: ج ۱، ۳۹۶-۳۹۹). این قیاس میان موقعیت خاص و روحیه شخصیت و از نوع شباهت است. در هر دو موقعیت گل محمد را فرد جسور، چابک، محکم و مصممی نشان می‌دهد که برای رسیدن به هدفش از چیزی هراس ندارد. برای مشاهده نمونه دیگر، نک. همان: ج ۱۰، ۱۷۱۶)؛ زمانی که گل محمد به دب اکبر و دب اصغر نگاه می‌کند و متناسب با حال خود، عمق فاجعه و فرجام کارش را در ذهن مجسم می‌کند.

یا در نمونه دیگر که قیاس میان اشخاص و از نوع قیاس با موقعیتی متضاد است،

نویسنده به منظور بارزتر کردن خصایل گل محمد، نوع پوشش او را با رقیش بیان می‌کند: گل محمد قیچی حمایل، قطار قطار فشنگ بر میان بسته و تن رها در چوخاری بَرَک، پا در گیوه‌های ملکی دستباف خراسانی، جلوی رقیب ظاهر می‌شود (همان: ج ۹، ۱۹۸۷). در حالی که رقیش حبس شده در رختهای تنگ نظامی، با چکمه‌های انگلیسی، رختهای چسبان و جلف، بدون حمایل و لباس سفید آزاد و دستار، ظاهر می‌شود (همان: ج ۹، ۱۹۸۶). در این نمونه به واسطه قیاس مبتنی بر تضاد، ویژگی شخصیتی گل محمد که همانا آزادگی و استقلال و اصالت اوست، بیشتر نمایان می‌شود؛ در مقابل، سرسپردگی و بی‌توجهی به اصل و تبار در پوشش جهنخانی که اصالتاً بلوچ است، آشکار است.

۷-۴ گفتار

گفتار شخصیت به واسطه محتوا و شکل خود، چه در مکالمه و چه در ذهن، نشانه‌ای از خصلت یا خصلتهای شخصیت به شمار می‌رود. شیوه و طرز گفتار می‌تواند اصالت، مکان زندگی، طبقه اجتماعی یا حرفة شخص را برملا کند (ریمون-کنان، ۱۳۸۷: ۸۸-۸۹). در گفت‌وگوی ذیل، خطاب گل محمد با مأموران امنیه‌ای است که برای بررسی قتل حاج حسین به چادر آمده بودند. گل محمد را شخصیتی غیرتی، خشمگین و انتقام‌جو می‌بینیم. او آن اندازه از دست مأموران حکومتی خشمگین است که آنها را غیر مستقیم تهدید به مرگ می‌کند؛ البته دلیل اینهمه خشم برای فردی مثل گل محمد با آن عصیت قومی و عشیره‌ای، چیزی جز این نمی‌تواند باشد که احساس کند کسی به ناموسش نظر سوء داشته باشد. از این رو با دیوانه قلمداد کردن زن خود، از روی خشم به مأموران می‌گوید: «این زنِ من ناخوش هم هست. گهگاهی به سرش می‌زند و همین جوری حرفاهايی از خود بدر می‌اندازد که اگر شنونده عاقل نباشد، پای هر کلمه‌اش خونی باید ریخته شود! نمی‌دانم. نمی‌دانم چه کنم از دست این زنها!» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ج ۲، ۵۸۸)

برای مشاهده نمونه‌های دیگری از این دست گفت‌وگوها، (نک. همان: ج ۱، ۵۰، گفت‌وگوی گل محمد با خانواده) و همچنین (نک. همان: ج ۹، ۱۹۹۰-۱۹۹۶، گفت‌وگوی گل محمد و جهنخان).

۷-۴-۱ لحن

گاهی از لحن سخن شخصیتها می‌توان به مشخصات معنایی آنها پی برد؛ یعنی از پوسته ظاهری گفت‌وگو در محتوای کلام و عمق این گفت‌وگوها، می‌توان برخی ویژگیهای شخصیتی آنها را به دست آورد. گفت‌وگوی گل محمد و جهنخان در قهوه‌خانه

ملک منصور از این دست گفت و گوهاست. آنچه بیش از همه در سیاق این گفت و گو جلب توجه می‌کند، لحن سخن این دو شخصیت است. سخن این دو سردار؛ یعنی گل محمد و جهن خان سرحدی، درشت و بی‌پرده است و معلوم می‌دارد هر دو شخصیت در جایگاه یاغی‌ای قدرتمند و بی‌پروا، سعی دارند در برخورد با طرف مقابل خود، محکم و استوار جلوه نمایند. با وجود اینکه در فحوای کلام آنها عامل مخالفت و ضدیت به روشنی محسوس است ولی هیچ‌گونه لرزش و لغزشی در کلامشان نیست که نشان‌دهنده ترس و واهمه باشد. هر کدام از شخصیتها با بیان جملات و حتی حالاتی که با آن، کلمات را بیان می‌کنند، به نوعی شخصیت خود را به نمایش می‌گذارند؛ صدای زنگدار و پرطینی جهن خان، حدّ خشم و کینه‌توزی او را در برابر گل محمد نشان می‌دهد و نشان از مردی دارد که پشتش به حکومت گرم است. در مقابل لحن کلام گل محمد، نشان از مردی دارد که خود را در برابر جهن نمی‌بازد و هیچ‌گاه خشم خود را پنهان نمی‌کند. از این رو بی‌کنایه، رک و یکرویه سخن می‌گوید. طعن و کنایه کلام گل محمد نشان از جرأت و جسارت وی دارد؛ ولی همواره زهر سخن‌ش را با نرمشی که در لحن خود دارد، می‌پوشاند.

برای نمونه خلاصه‌ای از مکالمه آنها در ذیل ذکر می‌شود:

جهن خان از گل محمد می‌پرسد: تا به کی سر آن داری که آن ماوزر را به کمر بسته باشی و خس بیابان به دندان بکشی؟ گل محمد پاسخ می‌دهد: تا که این خورشید از خاور زبانه می‌زند. راست اینکه آنچه من به قصد گفت و شنود به اینجا خوانده شدم حرف قرض و طلب بود. جهن خان: آن گره باز شد، حرف امروز دیگر است. گل محمد سردار آن ماوزر یا باید به کمر من بسته باشد یا تو! گل محمد: نایب جهن خان این ماوزر به کمر مردش بسته خواهد بود! (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰، ج ۹، ۱۹۹۰ - ۱۹۹۶).

۷-۴-۲ تک‌گویی درونی

یکی از ویژگیهای گل محمد، بویژه بعد از تحول درونی، تراوشهای ذهنی اوست. دولت‌آبادی با خلق قهرمانی مردد و آشفته‌ذهن، زمینه لازم را برای قرار گرفتن این قهرمان، در جایگاه پرسوناژی که به تک‌گویی درونی روی می‌آورد، فراهم کرده است. گفت و گوهای درونی گل محمد که منشأ روحی و روانی دارد، در وهله نخست بر می‌گردد به گذشته او و تفکر در مورد آنچه انجام داده است. کشتهای غیرعادتی

گل محمد و به دنبال آن اشتباهات او از جمله اعتمادکردن به برخی اربابها و آگاهی گل محمد از فرجام بد کار خود، سبب شد، قهرمان اول داستان در مقطع قابل توجهی از زندگی، دچار آشفتگی ذهنی و کشمکشهای درونی شود؛ به طوری که برای مدتی قادر به تصمیم‌گیری صحیح در مورد زندگی خود نیست. چنین ویژگیهایی با یکی از آشکال اصل استلزم داستانی، درمورد نام‌گذاری خصایص ویژه شخصیت، منطبق است؛ بدین ترتیب که برخی نشانه‌های روانی و جسمی می‌تواند دلیل بر بعضی خصوصیات روانی دیگر باشد. او بارها به شیوه گفت‌وگوی درونی با خویشتن صحبت می‌کند و اعمال و افکار خود را سبک و سنگین می‌کند. تراوشهای ذهنی گل محمد ناشی از درماندگی و تردید او در برگزیدن تصمیم نهایی، برای زندگی و سرنوشت خود است؛ موقعیتی که نویسنده ایجاد می‌کند تا او بر سر دوراهی شک و تردید قرار بگیرد و مدتی در تفكرات و ذهنیات خود به دنبال «خود» خویشتن باشد. (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰، ج ۷، ۱۷۴۲) مشخصه‌های معنایی گل محمد در این برهه از زندگی، انزوا و گوشه‌گیری، سردرگمی، تردید و بلا تکلیفی است. او پیوسته به خود و هدف خود می‌اندیشد و سلسله‌ای از کشمکشها و جدال‌های درونی را پشت سر می‌گذارد.

نتیجه‌گیری

پس از بررسی شخصیت گل محمد بر اساس نظریه معنامحور و تعامل او با دیگر شخصیتهای داستان آشکار شد که این شخصیت، دارای مشخصه‌های معنایی ویژه‌ای است. معیار نام‌گذاری این مشخصه‌های شخصیتی براساس اصل تعمیم‌پذیری و عمدتاً بر مبنای چهار اصل تکرار، تشابه، تضاد و استلزم بوده است. براساس اصل تکرار یکی از خصلتهای بارز شخصیتی گل محمد متانت، خویشتنداری و سکوت اوست و مطابق اصل تشابه و تکرار جسارت و بی‌باکی را باید از دیگر صفات بارز شخصیتی او دانست. همچنین بر پایه اصل استلزم منطقی، برخی علائم روحی او نشانه احساس نامیدی از ادامه زندگی است. درمجموع جفت صفت‌هایی که در تحلیل معنایی شخصیت گل محمد بررسی شد عبارتند از؛ شفقت و سنگدلی، دادگری و بیدادگری، دوستی و دشمنی با اربابها و اعتماد و تردید. خصلت رفتاری تنافض یا دوگانگی عاطفی، بارزترین ویژگی رفتاری گل محمد است که برخاسته از احساسات دوگانه و تضادهای درونی این شخصیت است. بزرگترین تنافض زندگی او دوستی و دشمنی

1. semantic axes

کتابنامه

- آلوت، میریام؛ رمان به روایت رمان نویسان؛ ترجمه علی محمد حق‌شناس؛ تهران: مرکز، ۱۳۶۸.
- احمدی، بابک؛ ساختار و تأویل متن؛ تهران: مرکز، ۱۳۷۰.
- اخوت، احمد؛ دستور زبان داستان؛ اصفهان: چاپخانه اصفهان، ۱۳۷۱.
- اسکات کارد، اورسون؛ شخصیت‌پردازی و زاویه دید در داستان؛ ترجمه پریسا خسروی سامانی؛ اهواز: رسشن، ۱۳۸۷.
- بارت، رولان؛ اسن/ضد؛ ترجمه سپیده شکری پور؛ تهران: افراز، ۱۳۹۴.
- بی‌نیاز، فتح‌الله؛ درآمدی بر داستان نویسی و روایت شناسی؛ چ ۲، تهران: افراز، ۱۳۸۸.
- تولان، مایکل؛ روایت‌شناسی، درآمدی زبان شناختی‌انتقادی؛ ترجمه سیده فاطمه علوی و فاطمه نعمتی؛ تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۸۶.

تحلیل شخصیت «گل محمد» در رمان کلیدر بر اساس نظریه معنامحور

- حسینی مقدم، اسماء؛ «تحلیل شخصیت خسرو در منظومه خسرو و شیرین»، متن شناسی ادب فارسی؛ ۱۳۹۵، ش. ۳، (پیاپی ۳۱)، ص ۹۸-۸۱.
- دستغیب، عبدالعلی؛ کالبد شکافی رمان فارسی؛ تهران: سوره، ۱۳۸۱.
- دولت‌آبادی، محمود؛ کلیدر، چ ۲۳، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۹۰.
- ریمون-کنان، شلومیث؛ روایت داستانی: بوطیقای معاصر؛ ترجمه ابوالفضل حری؛ تهران: نیلوفر، ۱۳۸۷.
- سیدحسینی، فاطمه و مریم درپر؛ «بررسی ساز و کار شخصیتهای خسرو و شیرین»، جستارهای ادبی؛ ۱۳۸۸، ش. ۴، ص ۵۳-۷۷.
- شهپرداد، کتابیون؛ رمان درخت هزار ریشه (بررسی آثار داستانی محمود دولت‌آبادی از آغاز تا کلیدر)؛ ترجمه آذین حسین زاده؛ تهران: معین، ۱۳۸۲.
- فورستر، ادوارد مورگان؛ جنبه‌های رمان؛ ترجمه ابراهیم یونسی؛ چ ۲، تهران: حبیبی، ۱۳۵۷.
- فیست، جیس و گریگوری جی فیست؛ نظریه‌های شخصیت؛ ترجمه یحیی سیدمحمدی؛ تهران: روان، ۱۳۸۴.
- لوتھ، یاکوب؛ مقدمه‌ای بر روایت در سینما؛ ترجمه امید نیک فرجام؛ تهران: مینوی خرد، ۱۳۸۸.

۵۵ ◆

- محمدی فشارکی، محسن و فضل الله خدادای؛ فرهنگ توصیفی اصطلاحات روایتشناسی؛ تهران: سوره مهر، ۱۳۹۷.
 - مارتین، والاس؛ نظریه‌های روایت؛ ترجمه محمد شهبا؛ چ ۴، تهران: هرمس، ۱۳۸۹.
 - مکاریک، ایرنا ریما؛ دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر؛ چ ۳، تهران: آگه، ۱۳۸۸.
 - مندنی پور، شهریار؛ ارواح شهرزاد؛ چ ۲، تهران: ققنوس، ۱۳۸۴.
- Bal, Mieke 'Narratology'; Trans ,christine van Boheemen,Toronto: U of Toronto p, 1985.
 - James, garvey؛ characterization in narrative, poetics,1976, Vol.seven.7,p.5-75.
 - punday, Daniel ' narrative of bodies , London: palgrave macmillan, .2003.
 - Rimmon-Kenan,Sholmith ' Narrative fiction, contemporary Poetics, 2005.
 - London:Routledge.
 - Toolan, Michael ' Narrativ, London and Newyork: Routledge, 2005.

فصلنامه پژوهش‌های ادبی سال ۱۶، شماره ۴۴، تابستان ۱۳۹۸